

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که مقدمه اولائی که مرحوم نائینی بیان فرموده (ولو اینکه تصریح نفرموده اند ولی) در حقیقت این مقدمه اولی جواب از آن فرمایش مرحوم آخوند خراسانی در کفایه است. مرحوم نائینی در این مقدمه اولاً فرمودند که این واجبی که در طول آن واجب است و این تکلیفی که مترتب بر آن تکلیف اول هست هر دو به وصف مطلوبیت در عالم خارج و در عرض یکدیگر واقع نمی شود و اگر مکلف هر دو را به عنوان مطلوب برای مولا اتیان کرد این عنوان تشریع را دارد و حرام است.

دیروز عرض کردیم که این مطلب مرحوم نائینی مورد مناقشه است و مناقشه آن این است که قائلین به ترتب وقتی ترتب را تصویر می کنند می خواهند این نکته را بگویند که هر دو امر یعنی امر به اهم و امر به مهم در يك زمان فعلیت دارد، لکن فعلیت یکی مرتب و مشروط بر عصیان به امر اهم است. اما هر دو در يك زمان فعلیت دارد و اگر هر دو در يك زمان فعلیت داشت نتیجه این هست که هر دو در يك زمان واحد متصف به وصف مطلوبیت هستند و عرض کردیم این بیانی است که مرحوم نائینی در مقابل مرحوم آخوند دارد.

دیروز عرض کردیم که مرحوم آخوند تکیه اصلی شان این است که ملاک استحاله که عبارت از طلب جمع بین ضدین است در ترتب وجود دارد. مرحوم نائینی در این مقدمه اولی دنبال اثبات این مطلب است که اگر به نحو ترتبی شد هر دو در زمان واحد متصف به مطلوبیت نمی شوند و در نتیجه طلب جمع بین ضدین روی نظریه ترتب محقق نمی شود. یعنی اگر مولا دو تکلیف را به نحو ترتبی از عبد خواستار شد، مرحوم نائینی اصرارشان روی این است که در اینجا طلب جمع بین ضدین از ناحیه مولا صادر نشده است.

سپس ما عرض کردیم که چطور می شود که اگر شما بگویید این دوتا در يك زمان واحد فعلیت دارند؟! معنای فعلیت این است که هر دو متصف به وصف مطلوبیت است و اگر هر دو متصف به وصف مطلوبیت شد، همان اشکال مرحوم آخوند به قوت خودش باقی است که در اینجا طلب جمع بین ضدین است. نکته ای که باید نسبت به آن توجه داشت این است که این مقدمه اولی در حقیقت جواب از این مطلب مرحوم آخوند بود که فرمودند در ترتب طلب جمع بین ضدین لازم می آید.

اشکال نائینی به شیخ

گفتیم آخرین مطلبی که نائینی در این مقدمه دارد، این است که به مرحوم شیخ انصاری اشکال کرده که شیخ دچار تهافت شده، مرحوم شیخ در بحث ترتب از منکرین ترتب است و منکرین ترتب می گویند که این دوتا امر نمی شود فعلیت داشته باشد، یعنی این که ما بگوییم هر دو در زمان واحد فعلیت داشته باشند اینطور نیست و در نتیجه قائل می شوند بر سقوط هر دو تکلیف یا یکی از این دو تکلیف.

اما در بحث تعارض و تعادل، در مورد این که اگر دوتا خبر باهم دیگر متعارض شدند روی قول به سببیت فرموده است که دو

تکلیف باقی می ماند و آنچه که از بین می رود اطلاق این دوتا تکلیف است.

معنای اطلاق این است که وقتی تکلیف هست به ازاله نجاست، مولا می گوید ازل النجاسته من المسجد، این اطلاق دارد یعنی اعم از اینکه در همین زمان نماز هم واجب باشد یا نباشد. از آن طرف باز مولا اقیموا الصلاه دارد و معنایش این است که نماز واجب است، اعم از اینکه در همین نماز ازاله واجب باشد یا نباشد. در اینجا می گوییم که بین این دو تا تراحم بوجود می آید (البته بعضی ها تراحم را در اینجا قبول ندارند) و ایشان فرموده است که برای رفع این تراحم ما می آییم اطلاق اینها را از بین می بریم.

نائینی فرموده است که در اینجایی که شما اطلاق را از بین می برید، معنایش این است که ترتب را قبول کرده اید و نه تنها ترتب را قبول کرده اید، بلکه ترتب من الجانبین را هم قبول کرده اید. به این بیان که شیخ می فرماید چون تکلیف و امتثال مشروط است به اینکه مکلف قادر باشد، الان در زمان واحد، قدرت بر هر دو را ندارد در نتیجه امتثال هر تکلیفی مشروط بر ترک دیگری هست و این از هر دو طرف هست.

اگر بخواهد ازاله را امتثال می کند این مشروط بر ترک صلاة است و اگر بخواهد صلاة را امتثال بکند این مشروط به ترک ازاله است و این هم می شود يك ترتب دوم؛ پس شما مرحوم شیخ در باب تعادل و تراجیح در بحث آخرین ترتب من الجانبین را ملتزم شده اید در حالی در همین بحث ضد اساس ترتب را انکار فرموده اند؟!!

لذا مرحوم نائینی فرموده اند که و من غرائب الشیخ، از چیزی هایی که از شیخ خیلی دور است و بعدهم در آخرش فرموده است الا اینکه اینگونه غرائب از بزرگان کم و نادر نیست.

نظر مرحوم امام

امام (رحمه الله علیه) بر حسب آنچه در کتاب معتمد الاصول (ج: 1، ص: 134) آمده فرموده اند که ما این کلامی که مرحوم نائینی نسبت به شیخ داده اند را نمی پذیریم. فرموده اند که يك مطلب را قبول می کنیم و آن این است که بین این مطلب شیخ در اینجا و آن مطلبی که در باب خبرین متعارضین فرموده يك تهافتی هست. در اینجا شیخ قائل به سقوط تکلیف است و در بحث خبرین متعارضین قائل به ثبوت تکلیف است. اما این که مرحوم نائینی کلام شیخ در باب تعادل و تراجیح را حمل کرده اند به ترتب من الجانبین، این کلام شیخ اصلاً دلالت بر ترب ندارد.

به دلیل اینکه اولاً ترتب من الجانبین استحاله اش خیلی روشن است و چطور می شود که ما بگوییم دوتا تکلیف داریم و این تکلیف اول در طول تکلیف دوم است و تکلیف هم در طول تکلیف اول باشد؟ چون استحاله آن خیلی روشن است؛ چون طولیت همیشه نسبت به يك طرف معنا دارد. ما می توانیم بگوییم که تکلیف به مهم در تکلیف به اهم است، اما اگر دوباره بخواهیم بگوییم که تکلیف به اهم هم در طول تکلیف به مهم است! این لازمه اش تقدم الشيء علي نفسه می باشد که این استحاله اش روشن است.

امام (رض) می فرماید شیخ می خواهد بگوید که شیخ این مسأله ترتب و اشتراط مربوط به مقام امتثال است یعنی الان ما دوتا تکلیف داریم و مکلف قدرت بر جمع بین این تکلیف را ندارد و از طرف دیگر هم ما يك حکم عقل داریم که عقل حکم می کند به لزوم امتثال.

شیخ می فرماید این حکم عقل مشروط است؛ یعنی حکم عقل به لزوم امتثال دستور مولا مشروط است به قدرت، و حالا اگر به عقل بگوییم که مکلف قدرت بر هر دو را ندارد، عقل می گوید که مکلف اگر قدرت بر هر دو را نداشت در ترک یکی از اینها معذور است، یعنی عقل می گوید که این تکلیف اول را می توانی انجام بدهی مشروط به ترک تکلیف دیگر و بر عکس.

بنابراین به نظر مبارك مرحوم امام مرحوم شیخ انصاری مسأله اشتراط را روی حکم عقل برده و در نتیجه این حرف مرحوم شیخ ربطی به مسأله ترتب نخواهد داشت، چون ترتب مربوط به مقام جعل است.

نکته: ما در آیات و روایات چیزی به نام ترتب نداریم که الان بخواهیم معنای ترتب را روشن کنیم، همانطوری که در زمان شیخ انصاری، شیخ مبتکر نظریه مسأله حکومت و ورود شد و فرمود که وقتی ما ادله را باهم بررسی می کنیم، گاهی می بینیم که يك دليلي نسبت به دليل ديگر ورود دارد و گاهی می بینیم که حکومت دارد، در حالی که تعبیر به حکومت و ورود در هیچ روایتی وارد نشده؛

بحث ترتب هم همینطور است. بلکه فائیلین به ترتب هم از زمان مرحوم محقق ثانی می گویند که ما در بین تکلیفی که در شریعت وارد شده، به حسب واقع يك ترتبی هم می بینیم. یعنی گاهی بعضی از تکالیف بینشان ترتب نیست ولی بعضی از تکالیف در واقع و در مقام جعل که خداوند جعل فرموده این ها را ترتبی جعل فرموده و مرحوم کاشف الغطاء هم همانطوری که قبلاً عبارتش را خواندیم فرمودند که لولا مسأله ترتب، باید کثیری از عبادات مردم را باطل بدانیم!

لذا می گویند که ما به حسب واقع این ترتب را کشف می کنیم. حالا ترتبی ها بحث را می برند روی مقام جعل و می گویند وقتی شارع تکلیف به مهم را جعل فرموده این را مشروط کرده به عصیان به اهم؛ پس امام می فرماید آنچه که شیخ فرموده مربوط به مقام امتثال است، ولی آنچه که بحث ترتب است مربوط به مقام جعل است.

نظر برخی بزرگان

بعضی از بزرگان و اساتید ما در مقام این هستند که بگویند این فرمایش امام فرمایش تامی نیست؛ و دو تا مطلب عمده در فرمایشاتشان وجود دارد، يك مطلب این است که گفته اند اگر ترتب در مقام امتثال ممکن شد حتماً باید در مقام جعل هم ممکن باشد. برای اینکه مقام امتثال ظل مقام جعل است. یعنی اگر مولی از اول چیزی را جعل فرموده بود اگر از اول تکلیفی در کار نبود ما مقام امتثال نداشتیم. امتثال سایه جعل است. امتثال فرع جعل است.

اگر ترتب در مقام امتثال جریان داشت، باید در مقام جعل هم جریان داشته باشد. این يك مطلب. مطلب دوم فرموده اند که طبق قانونی که ما داریم، که احکام عقلیه تخصیص بردار نیست، اگر گفتیم ترتب محال است همه جا باید محال باشد هم در مقام جعل و هم در مقام امتثال. اگر گفتیم ترتب ممکن است همه جا باید ممکن باشد، احکام عقلیه تخصیص بردار نیست، اگر طبق این قانون، ترتب در مقام امتثال ممکن شد باید در مقام جعل هم ممکن باشد. ببینیم آیا این دو مطلب که بعضی از بزرگان و اساتید ما فرموده اند تمام است یا نه؟

نظر استاد محترم

اما راجع به مطلب اول که ترتب اگر در مقام امتثال صحیح شد، باید بگوییم ترتب در مقام جعل هم صحیح است هیچ ملازمه‌ای بین اینها ما ملاحظه نمی کنیم امتثال فرع جعل هست یعنی تا جعلی نباشد امتثال معنا ندارد اما سوال این است که آیا شرایط در جعل شرایط حکم مربوط به شرایط امتثال هم می شود؟ و آیا شرایط امتثال مربوط به شرایط حکم می شود؟

به هیچ وجه این طور نیست. مثلاً در باب امتثال علم را همه معتبر می دانند. می گویند اگر کسی علم نداشت اینجا امتثال و عصیان معنا ندارد. يك کسی که جاهل بوده است این معذور هم هست. نمی شود بگوییم این معصیت کرده و استحقاق عقاب دارد.

مخصوصاً متأخرین از اصولیین مثل امام مثل مرحوم آقاي خوئی، مثل بعضی از بزرگان دیگر اینها علم را آمدند از شرایط تنجز تکلیف قرار دادند که تنجز مربوط به مقام امتثال است. خوب ما می بینیم که امتثال يك شرایطی دارد اما خود فعلیت تکلیف يك شرایط دیگری دارد. الان يك کسی در مقام امتثال می آید يك عملی را انجام می دهد در عین حال ما می گوییم باطل است.

انسانی است مگه می رود اما مستطیع نیست عملی را انجام می دهد چون استطاعت که شرط برای فعلیت تکلیف است هنوز نیامده است. تا استطاعت نیاید تکلیف فعلیت پیدا نمی کند. بعبارت آخری ما تفکیک قائل هستیم و دیگران هم تفکیک قائل

هستند، که تکلیف يك شرايطي دارد، منظورمان از تکلیف يعني فعلیت تکلیف، شارع فرموده اگر نماز بخواهد براي انسان فعلي باشد باید بالغ باشد عاقل باشد. بلوغ و عقل را براي فعلیت تکلیف معتبر دانسته است. اگر يك كسي پنجاه سالش هم باشد دیوانه باشد تکلیف به نماز براي او فعلیت ندارد اما مقام امتثال اینچنین نیست او ممکن است شرایط دیگری داشته باشد، قدرت را و علم را از شرایط امتثال قرار دادند. قدرت شرط براي امتثال است اما شرط براي فعلیت تکلیف نیست.

حال که تفکیک بین شرایط است چطور ما می توانیم ملازمه قائل بشویم؟ بله، بعید نیست از این طرف قضیه بگوییم. بگوییم اگر ترتب در مقام جعل بود، باید در مقام امتثال هم باشد، اصلاً دلیل این بزرگوار که فرموده امتثال ظل براي جعل است، دلیل اقتضاء می کند که اگر در مقام جعل، ترتب ممکن بود باید در مقام امتثال هم باشد، اما عکسش این را اقتضاء نمی کند که اگر امتثال در مقام امتثال ترتب بود باید در مقام جعل هم باشد. و در مورد مطلب دومی که ایشان فرموده، ان شاء فردا توضیحاتی را عرض می کنیم.